

امیر دلاور

گردآورنده:

امیر حسین انبارداران

با همکاری اداره تحقیق و پژوهش بنیاد شهید انقلاب اسلامی استان تهران
ناشر: نشر شاهد

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱

شابك: ۹۶۴-۷۶۹۱-۲۹-۷ ISBN: 964-7691-29-7

ساختمان معاونت پژوهش و تبلیغات بنیاد شهید انقلاب اسلامی - نشر شاهد
تلفن: ۸۸۲۳۵۸۵

فهرست

فصل اول: ویژگی های شخصیتی

- جان و سر در راه خدا ... ۳
- مقاوم در برابر سختی ها ... ۳
- مناجات حزین نیمه شب ... ۴
- شخصیت چند بعدی ... ۴
- اهل نفا نبود ... ۵
- مقابله با اسراف ... ۵
- حضور در کلاس های درس اخلا ... ۶
- جمع اعداد ... ۷
- نان و پنیر ... ۷
- نظم و انضباط ... ۷
- نفرت از آمریکا ... ۸
- وقتی روی برانکار آمد ... ۸
- قهرمان ملی ارتش ... ۸
- پرهیز از کشمکش های سیاسی ... ۹
- معارف و دفاع مقدس ... ۹
- پرتحرک بود ... ۹
- اهل شعار نبود ... ۱۰
- پایه گذار ارتش حزب الهی ... ۱۰
- بی ریایی و اخلاص ... ۱۰

- می خواست خالص باشد ... ۱۱
- کم خواب بود ... ۱۱
- متواضع بود ... ۱۱
- اهل خودسازی بود ... ۱۱
- تقید به انجام مستحبات ... ۱۲
- در عبادات خدا می کوشید ... ۱۲
- خستگی را نمی شناخت ... ۱۲
- همیشه با وضو ... ۱۳
- به دنبال اتحاد بود ... ۱۳
- قبل از انقلاب ... ۱۴

فصل دوم: در ارتباط با ولایت فقیه

- خودش را به آب انداخت ... ۱۷
- مشی زندگی ... ۱۷
- زندگی عادی ... ۱۸
- مطیع ولایت ... ۱۸
- دوری از جناح بازی ها ... ۱۸
- مالك اشتر بود ... ۱۹
- وعده لقا ... ۱۹
- مقابله با لیبرال ها ... ۲۰
- اولین و آخرین دغدغه ... ۲۰

ستاد عملیات در خانه ... ۲۱

فصل سوم: در خانواده

از یکدیگر پیشی می گرفتیم ... ۲۵

وقتی اشتباه می کردیم ... ۲۵

داماد جبهه ای ... ۲۶

کارهای شخصی اش را خودش انجام می داد ... ۲۶

سفرش به گذشت و احترام ... ۲۷

تا صبح بالای سر مادر ... ۲۷

چشمهای بسته اش را می دیدم ... ۲۷

کمک به همسر ... ۲۸

عشق اولی تر ... ۲۸

عضو ثابت انجمن اولیاء و مربیان ... ۲۸

کردارش باور نکردنی بود ... ۲۹

ابتدا همسر را احترام می کرد ... ۲۹

فصل چهارم: در جبهه

وقتی مهماتمان ته کشید ... ۳۳

از مرگ نمی ترسید ... ۳۳

بی اعتنا به گلوله ها ... ۳۴

همنشینی با بسیجیان ... ۳۴

در شمال غرب کشور ... ۳۵

پیروزی با سربازان اسلام است ... ۳۵

با ویلچر به طرف جبهه ... ۳۶

در شهر مهران ... ۳۶

ضربه به منافقین ... ۳۶

بی نظیر در شجاعت ... ۳۷

فصل پنجم: علم و دانش

شاگرد اول در آمریکا ... ۴۱

تسلط بر تمامی علوم ... ۴۲

فصل ششم: ارادت به ائمه اطهار

با هم به مشهد رفتیم ... ۴۵

پیراهن سیاه ما ... ۴۵

او حسینی بود ... ۴۶

فصل هفتم: اوقات فراغت

جدول زمان بندی شده ... ۴۹

با هم فوتبال بازی می کردیم ... ۴۹

داخل قطار دانشجویان ... ۵۰

وقتی به مرخصی می آمد ... ۵۰

فصل هشتم: دوری از دنیا و پست و مقام

شخصیت بزرگی داشت ... ۵۳

از «من و ما» گذشته بود ... ۵۳

پرهیز از مکروهات ... ۵۴

پرهیز از پست و مقام ... ۵۴

بی اعتنا به زر و بر دنیا ... ۵۴

با لباس بسیجی ... ۵۵

فصل نهم: با مردم و جامعه

دوری از تبعیض ... ۵۹

روزهای پایانی سال ۱۳۷۴ بود که برای انجام مأموریتی در شهر ... ۵۹

نزدیکی با دیگران ... ۶۰

کمک به مستمندان ... ۶۰

برای رضای خدا ... ۶۰

جاذبه داشت ... ۶۱

مخالفت با خرید خدمت سربازی ... ۶۱

نماز جمعه در خیابان ... ۶۱

وقف نیازمندان ... ۶۲

نامه های محرومان ... ۶۲

در روستاهای دور افتاده ... ۶۳

غذا خوردن با سربازان ... ۶۳

باعث شادی مان شد ... ۶۴

عیادت از بیمار سرطانی ... ۶۴

تولی و تبری ... ۶۴

جاذبه و دافعه ... ۶۵

فصل دهم: ارتباط با علماء و روحانیون

هم دنیا را دارد و هم آخرت را ... ۶۹

ارتباط با علما ... ۶۹

استفاده از روحانیون در مسائل نظامی ... ۷۰

تلمذ در محضر آیت الله بهاءالدینی ... ۷۰

فصل یازدهم: عنایت به مسائل اخروی

با خدا بود ... ۷۳

نیت را خالص می کرد ... ۷۳

توکل به خدا ... ۷۴

سبقت در عبادت ... ۷۴

هزینه تلفن های شخصی ... ۷۵

پرهیزکاری می کرد ... ۷۵

به دنبال شهادت ... ۷۵

صدقه و انفا ... ۷۶

نماز را به تاخیر نمی انداخت ... ۷۶

شيفته شهادت ... ۷۶

نوافل را به جا می آورد ... ۷۷

هلی کوپتر را مجبور به فرود کرد ... ۷۷

جانبازی که مفسر قرآن بود ... ۷۸

انس با قرآن ... ۷۸

رویای صادقانه ... ۷۸

مقدمه

نامش علی و مرامش علوی بود و جزو بهترین بندگان خدا بود، آن گونه که ولی فقیه زمان گواهی داد همواره سر و جان را برای نثار در راه دوست بر روی دست داشت.

شرح اوصافش، مملو از پارسایی، اخلاص و عبودیت است و همچو مولایش شخصیتی چند بعدی داشت، هم جاذبه ایی که صالحان را به گردش فرامی خواند و هم دافعه ای که کوردلان را از دیدن آن همه خوبی منع می ساخت.

حسن اخلاص، مناجات نیمه شب، دانش طلبی، بردباری و از همه مهمتر ولایت پذیری او از دیگر ویژگیهای بارز آن مجاهد با تقوا می باشد.

هر چه بیشتر به ژرفای شخصیت و الایش راه یابی، همچون پروانه در شمع وجودش ذوب خواهی شد و حسرت آن را داری که در زمان حیاتش از خرمن معرفتش خوشه ای نچیدی.

"صیادشیرازی" مثل تمامی سرداران شهیدی است که عالمانه و عارفانه راه حق را پیمودند و عند ربهم یرزقون شدند. لحظه لحظه زندگی او می تواند چراغی هدایت گر باشد فراسوی نسل امروز و فردای ما.

و اینکه شناخت صیادشیرازی حوصله ای انبوه و همتی وافر می طلبد.

اداره تحقیق و پژوهش بنیاد شهید استان تهران در سال مولای متقیان کوشیده است تا با گردآوری ۱۱۰ خاطره بجامانده از این شهید سرافراز مجموعه ای را تنظیم و به همه مشتاقان فرهنگ شهید و شهادت تقدیم نماید.

آنچه در پیش روی شماست از منابع متعددی گلچین شده است. برخی آنها از زبان، در مصاحبه با همزمان آن شهید گردآوری شده و بخشی نیز از بولتن ها و ویژه نامه های داخلی ارگان ها و نهادهاست که در تکریم آن بزرگوار منتشر شده است، قسمت آخر

نیز از لابه لای صفحات مطبوعات گوناگون استخراج شده است که ذکر نام آنها از حوصله این مقال بیرون است. در پایان از زحمات مجدانه و خالصانه برادر امیرحسین انبارداران که با درک عمیق از مسئولیتی سنگین در گردآوری و تنظیم این خاطرات تلاش وافر نمودند و همچنین همیاری برادر تقی دژاکام و دیگر عزیزان که ما را در ارائه این اثر یاری کردند صمیمانه سپاسگزاریم.

اداره تحقیق و پژوهش بنیاد شهید استان تهران

فصل اول

ویژگی های شخصیتی

جان و سر در راه خدا

صیادشیرازی مانند دیگر مردان حق از روزی که قدم در راه انقلاب نهادند، همواره سر و جان خود را برای نثار در راه خدا بر روی دست داشتند (۱).

مقاوم در برابر سختی ها

ساده زندگی می کرد، نماز شب او ترك نمی شد. بسیار باگذشت بود. اهل تکبر و ریا نبود و برخوردی برادرانه و صمیمانه داشت. تابع محض ولایت بود و در نمازهایش در هنگام قنوت رهبر انقلاب را دعا می کرد، انس بسیار خوب و صمیمانه ای با قرآن و دعا داشت. همیشه با وضو بود، برای کوچکترین کار شخصی تا بزرگترین کار مسؤولیتی، برنامه ریزی و نظم دقیق داشت. در مقابل مشکلات، سختی ها و ناروایی ها بسیار خونسرد و آرام بود و با توکل خالصانه ای به خداوند به دنبال راه چاره می رفت. سعی می کرد بی مهری ها را با محبت و دعا پاسخ بدهد (۲).

مناجات حزین نیمه شب

غروب یکی از روزهای سرد و زمستانی سال ۶۹ شهید صیادشیرازی برای بازدید به قرارگاه بیرجند آمد. قرار بود صبح روز بعد به اتفاسردار ابوالفتحی مرز را بازدید کنند. آن زمان شهید صیاد رئیس بازرسی فرماندهی کل قوا بود و درجه سرتیپی داشت.

بازدید قرارگاه تمام شد. شب، اتفادفتر فرماندهی را برای استراحت این میهمان عزیز در نظر گرفتیم. من و سردار ابوالفتحی هنوز در دفتر مشغول کار بودیم. ساعت يك نیمه شب بود که حاجی يك دفعه گفت:

طاهریان! يك لحظه گوش کن!

هر دو سکوت کردیم. صوت حزینی از اتا شهید صیاد می آمد آنقدر زیبا و عارفانه با خدا مناجات و راز و نیاز می کرد که از صدای مناجاتش، اشک در چشمان هر دو نفر مان حلقه زده بود. صبح، وقتی او از اتا بیرون آمد تا همراه حاجی عازم بازدید نوار مرزی شوند، انگار تمام آرامش و شادابی مناجات دیشب، در چشمانش نشسته بود (۳).

شخصیت چند بعدی

شهید صیاد جامع همه صفات حسنه بود. ما کم داریم کسانی را که هم از نظر تقوا و عرفان در حد بسیار بالایی باشند و هم از نظر دکترین، دانش و تدبیر نظامی نمونه باشند. ایشان تمام این صفات را با هم داشت. اگر در شب، شما عبادت های ایشان را می دیدید، می گفتید که يك زاهد به تمام معناست. در روز اگر ایشان را در اتا جنگ می دیدید که پشت بی سیم، چگونه تدابیر عملیاتی را ابلاغ می کردند، می گفتید که يك نظامی و يك امیر سرافراز است (۴).

اهل نفا نبود

ملایم بود و خوش اخلا. در بدترین شرایط و اتفاقات لبخند از لبش محو نمی شد. تظاهر در وجودش رخنه نداشت، همان می نمود که بود. مردمدار بود و میهمان نواز. عاشق مردم بود، به حدی که در پاسخ انتقادات ما از این که قدرش شناخته نیست، می گفت: اول خداوند است که می بیند. بعد هم مردم قدرشناس این کشور اسلامی می دانند چه کسی به نفع آنان کار می کند و چه افرادی فقط حرف می زنند (۵).

مقابله با اسراف

در شهریور ۱۳۷۴ برای برداشت های تصویری و ضبط و ثبت مصاحبه های تعدادی از فرماندهان در استان کردستان به سر

می بردیم. در گردنه صلوات آباد بودیم که ضبط تصویری از بیانات و مصاحبه های فرماندهان سپاه و ارتش به پایان رسید. شهید صیادشیرازی از فیلمبردار پرسید: «چند دقیقه از فیلم باقی مانده است؟» فیلمبردار در جواب گفت: «۲ دقیقه» شهید صیاد از او خواست که این ۲ دقیقه را در جایی استفاده کند، تا اسرافی در کار نباشد. برادر فیلمبردار نیز بر روی قاب فیلم متذکر زمان خالی نوار شد. اتفاقاً در برداشت دیگری از فرماندهان مصاحبه اش دقیقاً دو دقیقه بود که در آن جای خالی ضبط شد (۶).

حضور در کلاس های درس اخلا

ایشان پس از پایان جنگ تحمیلی تقریباً تمام چهارشنبه هایی که در تهران حضور داشت بر سر درس اخلا اسلامی حضرت آیت الله مجتبی تهرانی در خیابان ایران حاضر می شد و آموزشهای ارزنده استاد را در هر چه بیشتر متخلق شدن به اخلا و آداب اسلامی با اشتیا خاصی فرامی گرفت.

گاهی هم در درسهای تفسیر قرآن استاد در شب های شنبه حاضر می شد و نقید خاصی داشت تا تمام گفته های استاد را مکتوب کند و بنویسد. بسیاری از بچه های این جلسه که گاه به دلیلی يك یا دو هفته غیبت داشتند فوراً به سراغ سردار صیادشیرازی می رفتند که با لباس ساده و معمولی در میان حاضران نشسته بود و چند لحظه بعد می دیدی که وی خیلی خودمانی قفلهای کلاسور خود را باز می کرد و سه برگ از آخرین صفحات آن را به پهلو دستی اش می داد تا از این رهگذر، چیزی از مطالب و درسهای سلسلهوار و متصل استاد در ذهن و روح متقاضی جا نماند (۷).

جمع اضداد

پدر، همه خصوصیات را در خودش یکجا جمع کرده بود، در واقع

جمع اضداد بود. او به عنوان يك نظامی در آن واحد هم به مسایل نظامی و مدیریتی و سازمانی اش رسیدگی می کرد و هم در خانه مدیری خوب و پدری موفق بود. به جرأت می توانم بگویم پدر در مدت ۵۵ سال عمری که از خداوند گرفت بهترین و مفیدترین استفاده را از لحظه لحظه زندگی اش برد(۸).

نان و پنیر

ایشان شب های اول هر ماه همزمان و افراد مخلص زمان جنگ را به منزل خود دعوت می کرد و با نان و پنیر از آنان پذیرایی می نمود. همچنین هر هفته در جلسات درس اخلا حوزة علمیه چیر شرکت می کرد و از آن فیض معنوی می برد(۹).

نظم و انضباط

او برای به نتیجه رساندن کارها بسیار پیگیر بود. نظم و انضباط در کارها و توجه فو العاده به نماز اول وقت داشت تا جایی که گاهی در زمستان های سرد در بیابان با يك قمقمه آب وضو می گرفت و نماز اول وقت را از دست نمی داد(۱۰).

نفرت از آمریکا

مکرر می گفت ; من آمریکا را بیچاره می کنم، کاری می کنم که آمریکایی ها با تمام تکنیک شان نتوانند بفهمند ما کی و کجا عملیات می کنیم. و این کار را در عملیات فتح المبین انجام داد(۱۱).

وقتی روی برانکار آمد

اوایل جنگ، من کلاس دوم دبستان بودم، و هر لحظه آماده شنیدن خبر ناگواری بودیم از جبهه. تا اینکه به ما اطلاع دادند پدرم

زخمی شده و به منزل خواهد آمد. اما جزئیات را به ما نگفته بودند. بالاخره ایشان را آوردند، آن هم روی برانکارد. من با دیدن وضعیت وخیم ایشان وحشت کردم اما پدر با لبخند همیشگی اش مرا در آغوش گرفت. وقتی زخم های عمیق ایشان را پانسمان می کردند من درد را در چهره شان می دیدم اما ایشان فقط تکبیر می گفت (۱۲).

قهرمان ملی ارتش

سه عنصر مهم ایمان، اخلاص و اطاعت از رهبری در زندگی این شهید، وی را از سایر افراد متمایز کرده است. این صفات شایسته باعث شد که به عنوان قهرمان ملی ارتش لقب گیرد و اسوه و الگویی عملی و به یاد ماندنی از خود در جامعه باقی گذارد (۱۳).

پرهیز از کشمکش های سیاسی

صیادشیرازی یک نظامی مطلع بود و به هیچ یک از احزاب سیاسی وابستگی نداشت و هرگز در کشمکش های سیاسی دخالت نکرد (۱۴).

معارف و دفاع مقدس

این شهید بزرگوار با وجود گستردگی مأموریت ها و وظایفش در سمت جانشین فرماندهی ستاد کل نیروهای مسلح، به امر تحقیق، جمع آوری، حفظ و تدوین تاریخ جنگ تحمیلی تحت عنوان معارف و تاریخ دفاع مقدس اهتمام ورزید که گنجینه ای گرانبها و جامع را شامل می شود (۱۵).

پرتحرک بود

بارزترین خصیصه فردی ایشان تحریک فو العاده او بود که برجسته ترین جنبه شخصیت فردی و نظامی شهید صیادشیرازی بود و هر کس با ایشان حتی یک روز هم آشنایی داشت به این مطلب

واقف بود که او از صبح زود آماده کار می شد تا اواخر شب. و در زمان جنگ هم که دیگر اصلاً شب مطرح نبود، در آن سالها همین که می گفتیم سرهنگ صیادشیرازی، یک نظامی قبرا و آماده و پوتین به پا کرده و حمایل بسته در مقابل ما آماده بود و در تمامی صحنه ها هم حضور داشت (۱۶).

اهل شعار نبود

ایشان ضمن رشادت و شجاعت مثال زدنی اش، نوعاً به اقدامات هیجانی، شعاری و سنجیده نظامی معتقد نبود بلکه به استفاده علمی و سنجیده از نیرو و امکانات جهت سازماندهی و فرماندهی اعتقاد داشت (۱۷).

پایه گذار ارتش حزب الهی

ایشان نظریه پرداز تفویق استعدادهای سپاه پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی در دوران دفاع مقدس بود. او در واقع یکی از پایه گذاران ارتش نوین ایران است که در جهت سو دادن این نیروی نظامی به سمت یک ارتش بسیجی و حزب الهی نقش ویژه ای ایفا کرد (۱۸).

بی ریایی و اخلاص

ایشان را واجد ویژگی هایی دیدم که برجسته ترین آنها عبارت بود از اخلاص و بی ریایی ایشان. به نظر من صفت اخلاص مهم ترین عامل ترقی و پیشرفت مردان خدا در طول تاریخ بوده است و پایبندی شدید به موازین شرعی و اصول اخلاقی و ارادت خاص به اهل بیت (ع) به ویژه حضرت مهدی (عج) (۱۹).

می خواست خالص باشد

پدرم همیشه قبل از انجام هر کاری وضو می گرفت و دو رکعت

نماز می خواند و می گفت: می خواهم يك ذره ناخالص هم نباشد و هر چه انجام می دهم خالص برای خدا باشد (۲۰).

کم خواب بود

یکی از ویژگی های بارز ایشان در طول بیست سال خدمت به انقلاب این بود که در هر شبانه روز بیشتر از چهار ساعت نخوابید. مکرر می دیدم که زمان استراحتش را محدود می کرد به داخل ماشین، آن هم هنگام تردد میان قرارگاهها، خوابش همین بود (۲۱).

متواضع بود

تواضع، مردمی بودن و رعایت حرمت پیشکسوتان از عواملی بودند که باعث شد از صیادشیرازی يك دلاور در موقعیت های حساس و خطیر به وجود بیاورد (۲۲).

اهل خودسازی بود

ایشان در طول سال به جز دوشنبه ها و پنج شنبه ها، هر سه ماه رجب، شعبان و رمضان را هم روزه می گرفتند. نمازهای یومیه شان را هم از ابتدای سن بلوغ سه بار اعاده کرده بودند نظر من این است که ایشان پس از جنگ، که جهاد کوچک بود به جهاد بزرگتر پرداختند و زمینه تهذیب نفس و خودسازی را به طور جدی در خود فراهم نمودند (۲۳).

تقید به انجام مستحبات

مرتب و منظم بود. نماز شبش ترك نمی شد. هر روز صبح دعای عهد را می خواند و یکی از بزرگترین آرزوهایش این بود که در زمره یاران حضرت ولی عصر (عج) باشد. نماز مستحبی فراوان می خواند. نماز جمعه را بر خود واجب کرده بود و دسته جمعی به نماز جمعه رفتن در شمار تفریحات خانواده ما به حساب می آمد (۲۴).

در عبادات خدا می کوشید

پدرم همیشه در روزهای دوشنبه و پنجشنبه - بنا به سیره حضرت امام (ره) روزه می گرفت و عبادات به موقع ایشان، از جمله نمازهای اول وقت و نمازهای شب، ما را شیفته وجود ایشان کرده بود (۲۵).

خستگی را نمی شناخت

همه هستی و توان خود را وقف انقلاب و اسلام کرده بود، وقتی به او گفتند؛ چرا اینقدر کم استراحت می کنید و شب و روز در تلاش و کار و کوشش هستید؟ پاسخ دادند؛ وقت برای خوابیدن زیاد است و برای خدمت کردن کم، باید تمام وقت خود را برای خدمت به اسلام بگذاریم، لذا خداوند لطف می کند و به هیچوجه خسته نمی شوم (۲۶).

همیشه با وضو

تاکید می کرد که هر کاری را با وضو انجام بدهیم، چرا که در آن صورت چنین کاری باعث رضای حضرت حق است، هر بار که وضوی خود را تازه می کرد با خنده می گفت؛ این وضوی تازه، نماز خواندن دارد!

و آنگاه دو رکعت نماز حاجت به جا می آورد. در برابر خداوند خاضع بود و بندگی می کرد و بزرگترین مشکلات را به راحتی پشت سر می گذاشت (۲۷).

به دنبال اتحاد بود

در سال های نخست انقلاب، به خاطر خفقانی که بنی صدر برای ارتش ایجاد کرده بود، نیروهای حزب اللهی ارتشی به طور پنهانی با برادران پاسدار تماس برقرار می کردند که شهید صیادشیرازی یکی از موثرترین نیروهای حزب اللهی بود. وی بسیجی ها و پاسداران را به

خوبی درك می کرد و در حقیقت وجود ایشان واسطه خیری شد که سپاه و ارتش این دو نیروی مجزا با دو فرهنگ و دو ادبیات متفاوت در آن زمان به هم وصل شود (۲۸).

قبل از انقلاب

این شهید بزرگوار پیش از پیروزی انقلاب اسلامی با تشکیل هسته های مقاومت در به ثمر رساندن انقلاب تلاش بسیاری کرد. و پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی و آغاز جنگ تحمیلی به عنوان افسری شایسته و فرماندهی موثر در عملیات گوناگون جبهه های دفاع مقدس شرکت کرد (۲۹).

فصل دوم

در ارتباط با ولایت فقیه

خودش را به آب انداخت

در عملیات بدر در اسفند ۱۳۶۳ يك هفته پس از اینکه نیروهای اسلام جاده بصره - بغداد را قطع کردند و با احداث پل بر روی رودخانه دجله آنجا را تصرف کردند، بنا به دلایلی مجبور به عقب نشینی شدند آن هم تا جزیره مجنون شمالی و جنوبی.

سپهبد شهید صیادشیرازی و سرلشکر رحیم صفوی آخرین نفراتی بودند که از منطقه عملیات عقب آمدند، در چنین اوضاعی او با يك حالت برافروخته و خاص، خود را از قایقی که برای آنها تهیه شده بود به آب انداخت و گفت؛

«چگونه زنده باشیم و عقب بنشینیم؟ جواب امام (ره) را چه بدهیم؟» (۳۰)

مشى زندگی

شهید صیادشیرازی تلاش می کرد مشى زندگی نظامی، سیاسی و اعتقادی اش را از تدابیر و اوامر و رهنمودهای ولی فقیه زمان (حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری) بگیرد (۳۱).

زندگی عادی

زندگی وی مثل يك کارمند عادی بود و خانواده اش هم بیش از يك حقو عادی کارمندی توقع بیشتری از وی نداشتند و ساده زیستی را باور کرده بودند، زیرا ایشان جز حقو نظامی هیچ منبع درآمد دیگری نداشت. حتی درباره حقو مسلم خود مثل مرخصی استحقاقی هم از مقام معظم رهبری کسب تکلیف می کرد (۳۲).

مطیع و لایت

ایستادگی بر سر هدف، و دفاع از کلمه حق در هر شرایطی، توصیه همیشگی پدرم بود و تاکید داشت که این دو مهم تنها در سایه قرار گرفتن در خط اصیل و لایت حاصل می شود. پدرم توصیه دائمی دیگری هم داشت؛ تبعیت از ولایت. در همه جا و در همه حال می گفت: معیار ما در تمامی گزینش ها اشاره اوست (۳۳).

دوری از جناح بازی ها

ایشان اصلاً به مسائل جناحی وارد نمی شد و صرفاً اعتقاد داشت باید در جهت خط روشن و لایت حرکت کرد. از بسیج، سپاه و ارتش حمایت می کرد و اعتقاد زیادی به بسیج و فعالیت های فرهنگی در راستای اعتقادات امام (ره) و مقام معظم رهبری داشت، او توانست ارتش را «بسیجی» کند (۳۴).

مالك اشتر بود

در وصف تیمسار صیادشیرازی همین بس که روز بعد از دفن ایشان وقتی خانواده اش ساعت شش و نیم صبح برای قرائت فاتحه بر سر مزارش رسیدند با صحنه ای عجیب روبرو شدند. در آن تاریکی صبحگاه، مقام عظمای ولایت دست بر عصا زده و با قامتی خم شده بر سر مزار ایشان اشک می ریختند. به نظر من «آقا» کم کسی را از دست نداده بودند، صیاد مالك اشتر بود برای ایشان (۳۵).

وعده لقا

برای مصاحبه خدمت ایشان رسیدم، خاطره زیبایی را گفتند: «یکی از شب هایی که در جبهه بودم با ناراحتی خوابیدم، دلم به خاطر وضعیتی که داشتم خیلی گرفته بود يك ساعت و نیم یا دو

ساعت بعد از نیمه شب بود که خوابیدم، بلافاصله در عالم رویا شنیدم که امام می خواهند تشریف بیاورند. من هم که خیلی به ایشان تکیه داشتم و برای وضع روحی ام از ایشان بهره می گرفتم خیلی تحت تاثیر واقع شدم. اندیشیدم؛ خیلی خوب، حالا که امام می آیند باید به گونه ای با ایشان تنها بشوم و حسابی درد دل کنم.

جمع مان زیاد بود. تمام فرماندهان صف کشیده بودند. امام از جلوی صف رد می شدند و با همه خوش و بش می کردند، لبخند و تبسم ظریفی هم به چهره مبارك شان بود. حرکت کردند تا به من رسیدند، خودم را گم کردم، البته من هم مثل سایرین دست شان را بوسیدم و رد شدند، اما از دو سه نفر نگذشته بودند که يك دفعه برگشتند و به من نگاه کردند، وقتی برگشتند کاملاً معلوم بود که دیدشان مستقیم به من متمرکز شده، حضرت امام (ره) این جمله را فرمودند:

شما کارتان درست می شود، نگران نباشید.» (۳۶)

مقابله با لیبرال ها

ما همیشه شاهد افشای جریان های انحرافی از سوی شهید صیاد بودیم، و حتی طی مکاتباتی که اسناد آن موجود است ایشان برای مسولان وقت و به ویژه خدمت امام (ره) نامه ای فرستاد که بنی صدر شایستگی فرماندهی کل قوا را ندارد. او در این جریانها در اجرای تکلیف خویش، هم مراقب جریان های انحرافی مثل بنی صدرها و لیبرالها بود و هم نگاهش معطوف به اذن رهبرش و ولی امرش بود (۳۷).

اولین و آخرین دغدغه

اولین و آخرین دغدغه شهید بزرگوار صیادشیرازی، وحدت نیروهای مسلح و تبعیت از ولایت فقیه و امنیت ملی بود. ایشان در تاریخ ۷۷/۴/۱ طی یادداشتی این دغدغه را با تمام وجودش در

عباراتی آورده است. در میان این عبارات، مطالب بسیار مهمی به چشم می خورد، از جمله اینکه؛ «موضع ولایت بر ما با این صراحت ابلاغ می شود و نباید ما در اجرای آن عاجز باشیم. رضایت خداوند و ولی امر مسلمین از ما، پایه و رکن نجات از تنگناهاست» (۳۸).

ستاد عملیات در خانه

موقعی حضرت امام (ره) او را به حضور طلبیدند و دستور اکید دادند که شمال غرب کشور ناامن است و فقط شما می توانید امنیت آنجا را برقرار کنید. صیاد هم بلافاصله در خانه خود ستادی تشکیل داد و افراد مورد اعتماد را برای اجرای امر امام (ره) انتخاب کرد. ضمن اینکه او بعد از کناره گیری از فرماندهی نیروی زمینی قسم یاد می کرد؛ اگر امام بفرماید لباسهایت را بکن یا درجه گروهبان سومی بزن، به خدا این کار را بدون کمترین ناراحتی انجام خواهم داد (۳۹).

فصل سوم

در خانواده

از یکدیگر پیشی می گرفتیم

پدرم کم توقع بود و ما همگی آرزو داشتیم امری بکنند، دستوری بدهد تا برای انجامش از یکدیگر پیشی بگیریم ولی این آرزو برآورده نمی شد. خسته از راه می رسید، اگر متوجه نمی شدیم برای آوردن آب یا چای می رفت بدون اینکه سخنی بگوید. وقتی بزرگتر شدم دوست داشتم لباس های ایشان را اتو بزنم (۴۰).

وقتی اشتباه می کردیم

هر وقت در منزل کار اشتباهی از ما سر می زد پدر فقط يك جمله می گفتند: مریم.. یا.. مهدی.. آماده باش ساعت فلان، يك جلسه داریم. و ما می فهمیدیم که کار اشتباهی انجام داده ایم و باید منتظر اولتیماتوم پدر باشیم، گاهی نیز به صورت یادداشتی اشتباهمان را به ما گوشزد می کردند، هیچ وقت در همان لحظه در مورد اشتباهات ما تصمیم گیری نمی کردند (۴۱).

داماد جبهه ای

در مورد ازدواج من، ملاک اول شان ایمان بود، و اینکه دوست داشتند دامادشان اهل جبهه و بسیج باشد. پدر همیشه می گفتند: جوانی که غیرت انقلابی داشته باشد و در زمان جنگ در جبهه ها حضور پیدا کند می توان رویش حساب کرد. چون چنین فردی نسبت به زن و بچه اش هم احساس مسؤلیت خواهد کرد. دیگر اینکه متکی به خودش باشد. پدر هیچوقت به وضعیت مالی اهمیت نمی دادند بلکه معتقد بودند کسی که در مشکلات بزرگ شده و متکی به خودش است همیشه می تواند راهش را در زندگی پیدا کند.

زمانی همسرم يك دانشجوی ساده بود و هیچ چیز از خودش نداشت ولی پدرم به خاطر خصوصیات اخلاقی به ازدواج من با او راضی بودند. همه فامیل تعجب می کردند که چگونه پدر با این وصلت موافقت کرده است و جواب پدر این بود: به خاطر ایمان، تقوا و بسیجی بودنش (۴۲).

کارهای شخصی اش را خودش انجام می داد رفتارشان با مادرمان بسیار با محبت و همراه با احترام بود. مادر تعریف می کرد، در سال اول ازدواج شان يك روز در حال اتو زدن لباس پدر بودند که ناگهان پدر سر رسید و از مادرم گله کرد و به او گفت: شما خانم خانه هستید و وظیفه ای در قبال انجام کارهای شخصی من ندارید، شما همان قدر که به بچه ها برسید کافی است. من تا آنجا که به یاد دارم پدر لباس هایش را خودش می شست و پهن و جمع می کرد و اتو می زد. به طور کلی انجام تمام کارهای شخصی اش با خودش بود (۴۳).

سفارش به گذشت و احترام ایشان کوچکترین دخالتی در زندگی ما نمی کردند، مگر اینکه ما خودمان درخواستی داشته باشیم. همیشه به من سفارش می کردند که: در زندگی گذشت داشته باش و به خانواده همسرت محبت کن (۴۴).

تا صبح بالای سر مادر احترام فراوانی برای مادرشان قائل بودند، حتی در سفر آخری که به مشهد رفتند به علت کسالت ایشان تا صبح بالای سرشان بیدار مانده بودند. اینگونه رفتارها و سایر موارد اینچنینی باعث شده بود که صفا و صمیمیت در خانواده ما موج بزند (۴۵).

چشمهای بسته اش را می دیدم

شهادت آرزوی همسرم بود، همه وجودش صرف خدمت به انقلاب و کشور شد و به رغم ساعت های متمادی کار شبانه روزی هرگز از شدت کار خم به ابرو نیاورد. او فردی بسیار صبور بود و همیشه دعا می کرد که خداوند شهادت را نصیبش کند. وی آنقدر خود را وقف خدمت به مردم کرده بود که من اغلب اوقات وقتی نیمه های شب او را می دیدم که به خانه باز می گشت فقط چشم های بسته اش را می دیدم (۴۶).

کمک به همسر

در امور منزل یار و مددکار همسرشان بودند. بارها شده بود که به محض رسیدن به خانه به حاج خانم کمک می کردند و این کار تا پاسی از شب ادامه داشت. برای نمونه بگویم اگر مثلاً قرار بود آشپزخانه شان را در طول يك سال صد مرتبه بشویند به جرأت می گویم که نود و پنج مرتبه اش را ایشان به عهده می گرفت (۴۷).

عشق اولی تر

پدر همیشه می گفتند: واقعاً این نبوده که من به شماها علاقه نداشته باشم. من همه شما را دوست دارم ولی عشق به انقلاب و نظام اولی تر از همه چیز است و من آن را در سرلوحه کارم قرار داده ام. شماها باید مرا ببخشید. من این توان را داشتم و بیشتر از این باید به شما خدمت می کردم ولی این وقت را برای انقلاب گذاشتم چون این يك تکلیف بود و شماها هم باید در این راه به من کمک کنید (۴۸).

عضو ثابت انجمن اولیاء و مربیان

پدر مدام با کارشناس های امور تربیتی تماس می گرفتند و مسایل ما را با آنان در میان می گذاشتند. همچنین از اعضای ثابت

انجمن اولیا و مربیان بودند، زیرا می خواستند وظیفه خودشان را در قبال تربیت ما بدانند. همیشه با مطالعه کتابهای تربیتی و روان شناسی سعی می کردند تا ارتباط خودشان را با ما نزدیکتر و صمیمی تر سازند. با اینکه شبها ساعت حدود ۱۰ به خانه بر می گشتند اما در همان زمان و علی رغم خستگی زیاد به درس ما رسیدگی می کردند. بارها شده بود که در حین سوال و جواب کردن به خواب می رفتند (۴۹).

کردارش باور نکردنی بود

گاهی نسبت به پدر و مادر من و خودش به گونه ای عمل می کرد که باور کردنی نبود.

به دیدار ایشان بسیار اهمیت می داد. گاهی کوچکترین مسئله را بهانه می کرد و تن به سفر خراسان می داد برای دیدار والدینش. حتی از جبهه تماس می گرفت تا اگر مشکلی دارند مرتفع نماید. مادرشان همیشه می گفتند؛ نمی دانم چرا این یکی با بقیه بچه ها متفاوت است (۵۰).

ابتدا همسرم را احترام می کرد

هر سال عید نوروز که به همراه همسر و فرزندانم به منزل پدرم می آمدیم، ایشان به خاطر صمیمیت بیشتر مقداری عیدی در پاکت می گذاشتند و به ما می دادند. ضمن اینکه ابتدا روی همسرم را می بوسید تا این تصور برای همسرم پیش نیاید که میان من و او تفاوتی هست (۵۱).

فصل چهارم

در جبهه

وقتی مهماتمان ته کشید

در عملیات فتح المبین یکسره بر سر دشمن آتش ریختیم و مهمات مان تمام شد. با ایشان صحبت کردیم و موضوع را گفتیم ایشان اصرار داشتند که عملیات متوقف نشود و در پاسخ ما گفتند: نیازی به مهمات نیست، تنها به خدا توکل داشته باشید و از مهمات دشمن که به دست تان افتاده علیه خودشان استفاده کنید. عملیات مجدداً شروع شد و با اینکه مهمات را به سختی به ما می رساندند اما در پایان عملیات آنقدر از دشمن مهمات گرفتیم که حد نداشت (۵۲).

از مرگ نمی ترسید

صیادشیرازی هیچ وقت از مرگ هراسی نداشت و خود را برای رزمیدن و نابود کردن دشمن آماده کرده بود و این خصوصیت را به وضوح در عملیات های پی در پی که با مدیریت ایشان طراحی شده بود می بینیم. این روحیه ایثارگری ایشان در سایر فرماندهان نیز تاثیر گذاشته بود و همکاران ایشان در ارتش و سپاه دوشادوش یکدیگر عملیات ها را اجرا می کردند (۵۳).

بی اعتنا به گلوله ها

شهید بزرگوار صیادشیرازی يك شخصیت جاذب و جالب چه از نظر نظامی و چه از نظر انسانی و معنوی بود به نحوی که هر کسی در يك ملاقات برای همیشه جذب وی می شد و بیشتر از همه مجذوب ایمان و اعتقاد وی می شد. من نخستین بار در عملیاتی در شمال غرب با ایشان مواجه شدم. در آن زمان من فرمانده گردان بودم و قرار

بود ایشان برای بازدید از منطقه حضور یابد، وقتی آمد بالای ماشین توپوتا ایستاد. من خیلی خواهش کردم که بیایند و در جلوی ماشین بنشینند، چرا که ترکش های خمپاره و تیرهای مختلف او را تهدید می کرد، اما ایشان اظهار داشت که من بالای ماشین می مانم، اجازه بدهید من هم ذره ای از سختی ها و مشقاتی را که شما متحمل می شوید درک کنم و کاش در همین جا شهید شوم. این خضوع در منطقه، جوی را ایجاد کرد که تا مدت ها باعث انگیزه و روحیه رزمندگان شد (۵۴).

همنشینی با بسیجیان

قبل از فتح خرمشهر برای بازرسی به منطقه رفته بودیم. بسیجیان عزیز نسبت به شهید صیاد علاقه زیادی نشان دادند، و او در حالی که روی زمین نشسته بود به من گفت: من از اخلاص این بچه ها و روی خاک نشستن در کنار آنها بیشترین لذت را می برم چون اینها ارزش هستند (۵۵).

در شمال غرب کشور

پس از انتخاب شهید رجایی به ریاست جمهوری، ایشان علی رغم وجود جراحت و ناراحتی جسمانی حاصله از حضور در مناطق عملیاتی، با درجه سرهنگی مجدداً عازم منطقه شمال غرب شد و با همکاری سپاه، ارتش، نیروهای انتظامی و نیروهای بومی، شهرهای بوکان و اشنویه را پاکسازی نمود. از کارهای برجسته این شهید سعید همکاری با سردار شهید محمد بروجردی در تاسیس قرارگاه مشترک حمزه سیدالشهدا است که نقش تعیین کننده ای در برقراری امنیت در شمال غرب کشور داشت (۵۶).

پیروزی با سربازان اسلام است

روزی در سنگری در کنارش نشسته بودم، در عین حالی که

صفر گلوله از کنار گوش مان شنیده می شد به وی گفتم: جناب سرهنگ! عاقبت جنگ را چگونه می بینید؟ ایشان با صلابت و با صدایی پرشور گفت: همیشه پیروزی و نصرت از آن اسلام بوده و در جنگ کشور اسلامی مان با استکبار و دولت بعثی عراق، نیز پیروزی از آن سربازان اسلام است (۵۷).

با ویلچر به طرف جبهه

ایشان در طول هشت سال دفاع مقدس، پنج مرتبه زخمی شد. بیست و دو ترکش در بدن داشت. یک بار ترکش، گلویش را دریده بود که مدتی بستری شد. یک بار هم پای ایشان زخمی شد که دو یا سه ماه با ویلچر حرکت کرد و با همان ویلچر هم به جبهه رفت (۵۸).

در شهر مهران

بدون شك ایشان عاشق بود و عشقش رنگ و بوی عارفانه داشت. مانعی بر سر راه او خود نمی دید. در عملیات والفجر ۳ که من فرمانده عملیات بودم ارتش عراق پاتک سنگینی انجام داد و گوشه ای از شهر مهران را گرفت و شروع به تبلیغات کردند که ما مهران را گرفتیم.

در کمتر از دو ساعت شهید صیادشیرازی خود را از تهران به منطقه عملیات رساند و با حضور ایشان که واقعاً باعث روحیه گرفتن نیروها شدند حملات پاسخ داده شد و تلفات سنگینی به دشمن وارد کردیم (۵۹).

ضربه به منافقین

در عملیات مرصاد که منافقین رویای فتح تهران را در سر می پروراندند، به همراه ایشان شبانه به سمت باختران (کرمانشاه) حرکت کردیم و در همان شب، خط «چهارزوار» را برای مقابله با منافقین انتخاب و نیروها را مستقر کردیم.

این شهید بزرگوار با توجه به تجربه اش اصرار بر این داشت که نیروها را در عقب دشمن و در ارتفاعات «کرنند» پیاده کنیم، و چون آشنایی به آن منطقه و هوایروز باختزان داشت توانست از آن مقدمات استفاده کند و ما را در انجام آن عملیات یاری رساند (۶۰).

بی نظیر در شجاعت

در شجاعت انسان بی نظیری بود و این خصوصیت در حد بالایی در وجودش موج می زد. بسیاری از سرداران و رزمندگان در جنگ ایشان را دعوت می کردند که در عقبه بماند و از رفتن به صحنه های بحرانی که انواع گلوله دشمن شلیک می شد خودداری کند اما این شهید بزرگوار هرگز نمی پذیرفت.

یادم می آید روزگاری که بچه ها در کنار «پل سابله» با دشمن درگیری شدیدی داشتند ایشان هم درست در کوران درگیری در آنجا حضور داشت، در حالی که گلوله ها صفرکشان از کنارشان می گذشت (۶۱).

فصل پنجم

علم و دانش

شاگرد اول در آمریکا

در سال ۱۳۵۲ ایشان را برای طی دوره تخصصی «هواسنجی بالستیک» به آمریکا می فرستند. در آنجا علاوه بر دانشجویان خارجی که از کشورهای دیگر حضور داشتند دانشجویان آمریکایی هم تحصیل می کردند، طبیعتاً درس ها و آموزش ها، همگی به زبان انگلیسی بود. در پایان دوره، وقتی که ارزیابی می کردند نمرات را می دادند و می خواستند مراسم فارغ التحصیلی را برگزار کنند، همه اساتید آمریکایی به این نتیجه رسیده بودند که حتماً از بین آمریکایی ها دانشجویی ممتاز را انتخاب کنند، چون انتقال مفاهیم برای آنها آسانتر بوده و کتب انگلیسی را نیز بهتر مطالعه کرده اند، اما با نهایت تعجب می بینند که نمرات «علی صیادشیرازی» از همه دانشجویان بالاتر است، لذا نام ایشان به عنوان دانشجوی برتر اعلام می شود (۶۲).

تسلط بر تمامی علوم

آنچه باعث موفقیت ایشان شد و توانست همکاری تمام نیروهای نظامی را جذب کند، توان مدیریت، طراحی و سازماندهی، و در يك كلام تسلط بر همه علوم بود که در هنگام نبرد لازمه يك فرماندهی قدرتمند است (۶۳).

فصل ششم

ارادت به ائمه اطهار
با هم به مشهد رفتیم

قبل از شروع عملیات بیت المقدس به یزد رفتیم و به آیت الله صدوقی ملحق شدیم و همگی به درخواست شهید صیاد و به همراه فرمانده سابق کل سپاه - سردار محسن رضایی - به مشهد و حرم مطهر امام رضا (ع) مشرف شدیم. شهید صیاد آن شب تا صبح به امام هشتم متوسل شد و آن حضرت را شفیع قرار داد. چون واقعاً به ائمه اطهار اعتقاد راسخ داشت. شب عجیبی بود. شهید صیاد و شهید صدوقی و یاران همراه عاشقانه مناجات می کردند. صبح که شد بلافاصله برگشتیم به دزفول. شبش عملیات بزرگ بیت المقدس انجام شد که آن همه افتخار و پیروزی را نصیب سپاه اسلام کرد (۶۴).

پیراهن سیاه ما

ایام فاطمیه بود، جهت انجام مصاحبه ای خدمت ایشان رسیدیم. من و همکارم «قربان حسینی» پیراهن سیاه بر تن داشتیم، حرف هایشان که تمام شد از ما پرسیدند: چرا لباس سیاه پوشیده اید؟

عرض کردیم: به مناسبت ایام فاطمیه.

ایشان لبخند رضایت شان را نثار ما کردند و بدین طریق ارادت شان را به خاندان اهل بیت نشان دادند (۶۵).

او حسینی بود

یکی از ویژگی های ایشان، اخلاص در راه حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود، و به همین منظور طبقه پایین منزل خود را به عنوان حسینیه در نظر گرفته بود و از عزاداران پذیرایی می کرد (۶۶).

فصل هفتم

اوقات فراغت

جدول زمان بندی شده

در دوره دبیرستان که بودم در دروس زبان خارجی و ریاضی - که تبحر داشتند - کمک زیادی کردند. ضمن اینکه همیشه توصیه داشتند؛ جدول زمان بندی شده ای تهیه کنید تا مشخص گردد چند ساعت و چه میزان مطالعه کرده اید.

سال آخر دبیرستان که خودم را برای کنکور سراسری آماده می کردم وضعیت درسی مرا بررسی و اشکالاتم را رفع می کردند (۶۷).

با هم فوتبال بازی می کردیم

ایشان به ورزش بهای خاصی می داد، مثلاً به بعضی از رشته های ورزشی مانند «دو»، فوتبال و ورزش های نظامی علاقه خاصی داشت. من خودم به دفعات با ایشان هفته ای یک بار به ورزشگاه صنایع دفاع می رفتم. اغلب اوقات پدرم دروازه بان می شد. نمی دانم چرا! ولی بعدها متوجه شدم به واسطه مجروحیتی که در دوران جنگ برایش پیش آمده بود درون دروازه می ایستاد، اتفاقاً خیلی هم گل می خورد (۶۸).

داخل قطار دانشجویان

در سفری که به اتفای دانشجویان در خدمت ایشان بودیم، حتی برای اوقات اضافی دانشجویان هم برنامه ریزی کرده بودند به این صورت که سوالاتی تستی تهیه کرده و به دانشجویان می دادند تا از اوقات به ظاهر بی استفاده کمال استفاده را بنمایند. ضمن اینکه اساتید معارف جنگ و فرماندهان همراهمان را به کویپه های قطار راهنمایی می کردند تا با دانشجویان بحث و مناظره حضوری داشته

باشند. با این همه، داخل قطار هم ساعتی را به عنوان ساعت خاموشی در نظر گرفته بودند و آنجا نیز منش نظامی را رعایت می کردند (۶۹).

وقتی به مرخصی می آمد

وقتی پدر از جبهه به منزل می آمد تمام مدت یا با تلفن صحبت می کردند یا با مسئولین جلسه داشتند و یا به خدمت امام (ره) می رفتند. یادم می آید مادرم همیشه به ایشان می گفت: یک سرباز در دوران سربازی ماهی ۳ - ۴ روز به زن و بچه اش سر می زند اما شما... (۷۰).

فصل هشتم

دوری از دنیا و پست و مقام

شخصیت بزرگی داشت

وقتی بنی صدر خائن، صیادشیرازی را کنار گذاشت آن شهید عزیز آنقدر راحت دوری از مقام و مسئولیت را پذیرفت که اطرافیان و نزدیکان ایشان تعجب کردند. مسئولیت شاید به ظاهر کوچکی به ایشان واگذار شد اما آنقدر در این مسئولیت کوچک، بزرگ جلوه کرد که مسئولیت کوچک را برابر شخصیت بزرگ نظامی و معنوی خودش گسترش داد (۷۱).

از «من و ما» گذشته بود

تمام کسانی که امیر شهید را می شناسند و با او از نزدیک آشنا بوده اند بر این باورند که آن شهید بزرگوار از «من و ما» گذشته و به خدای خویش پیوسته بود، نه سوادى سود داشت و نه غم «بود و نبود» سال های پس از جنگ، دغدغه انقلاب را - که خود از راهیان اولیه آن بود - رها نکرده و دامن پاک و مقدس خویش را به زر و بر دنیا و چرب و شیرین آن، نیالوده بود (۷۲).

پرهیز از مکروهات

از انجام مکروه هم خودداری می کرد. خضوع و خشوع ایشان در پیشگاه خداوند در اوج خودش بود. در تمام احوال و مواقع زندگی اش حضور قلب الهی داشت.... به مادیات و زخارف دنیا دل نبسته بود. زندگی ساده ای داشت و با اینکه امکان فراهم کردن يك زندگی مرفه را داشت اما از آن دوری جست (۷۳).

پرهیز از پست و مقام

پدرم پس از اخذ درجه سرلشکری از دست مقام معظم رهبری به ما گفت: بسیار شاد و خرسندم، البته نه به خاطر دریافت این درجه، بلکه به خاطر رضایتی که امید دارم امام زمان (عج) و مقام معظم رهبری از من داشته باشند. مقام، درجه و اسم و رسم در نظر من هیچ جایگاهی ندارد (۷۴).

بی اعتنا به زر و بر دنیا

او انسانی مخلص و عاشق خدمت بود و رغبتی به مقامات دنیایی و زر و بر آن داشت و لذا هر جا که امکان خدمت بود بی تکلیف در خط مقدم قرار می گرفت و به جایگاه آن اهمیتی نمی داد. الحق زندگانی سرشار از خدمت و سجایای اخلاقی و روحیات این سردار شهید به نحوی است که آن را می توان به عنوان الگویی موفق برای نظامیان مسلمان مطرح نمود (۷۵).

با لباس بسیجی

وقتی بنی صدر از دادن درجه تشویقی او خودداری کرد، وی به مرکز بسیج آمد و با لباس بسیجی به خدمت ادامه داد و در همان حال با افسران هم خدمتی اش، اطلاعات مناطق مختلف جنگی را جمع آوری می کرد و به فرماندهان دلسوز و خالص می رساند (۷۶).

فصل نهم

با مردم و جامعه

دوری از تبعیض

روزهای پایانی سال ۱۳۷۴ بود که برای انجام مأموریتی در شهر بستان به سر می بردم. همزمان، گروهی از دانشجویان بسیجی دانشگاه شهید بهشتی هم جهت بازدید از مناطق عملیاتی در آن شهر حضور داشتند. امیر شهید صیادشیرازی هم بودند، وقت نماز شد، نماز را با تاکید این شهید در اول وقت خواندیم و پس از نماز ایشان برای برادران دانشجو سخنرانی کردند. پس از آن، مسئول اردو به ایشان مراجعه کرد و گفت: خواهران دانشجو در مسجد دیگری هستند، اگر ممکن است برای آنها هم سخنرانی کنید.

صیادشیرازی بدون اینکه «اما» و «اگر» بیآورد، پذیرفت و عازم مسجدی دیگر شد. پس از شروع برنامه، صیاد برای خواهران سخنرانی کرد و تاکید نمود که با ضیق وقت و تاخیر در برنامه ها مواجه شده و سخنرانی را فقط به این دلیل پذیرفته که رعایت عدالت میان برادران و خواهران بسیجی شده باشد (۷۷).

نزدیکی با دیگران

در برهه ای از ایام جنگ - سال ۱۳۵۹ در جریان آزادسازی محور دیواندره، سقز - با اینکه درجه ایشان از برخی نیروهای قدیمی کمتر بود اما همه را مجذوب خویش می کرد. ارتباطش با پرسنل خیلی نزدیک بود، به همین خاطر مشکلی برای کسی پیش نمی آمد، روشی که ایشان در پیش گرفته بود باعث می شد همه، يك احساس علاقه قلبی به ایشان داشته باشند (۷۸).

کمک به مستمندان

وقتی پدر یکی از سربازان ما فوت کرد و صیادشیرازی فهمید که او مال و منال ندارد، از پول خودش وسایل لازم را تهیه کرد و به بچه های راننده گفت: این را ببرید خانه فلان سرباز!

دخترهای بسیاری را به خانه بخت فرستاد، از همان حقو خودش، که هیچ کس هم نفهمید. يك بار هم یخچال و فرش تهیه شده را به من داد و گفت: این را برای فلان خانم ببر، برای ازدواجش (۷۹).

برای رضای خدا

پدرم حتی خرید خانه را انجام می داد، مثلاً برای تهیه نان به نانوايي می رفتند و در صف می ایستادند. لباس های ساده ای که می پوشیدند همواره درس ساده زیستی در زندگی را به ما می داد. به مردم و افرادی که جهت حل مشکلات شان به ایشان مراجعه می کردند چه در منزل و چه در محل کار، همواره احترام می گذاشت و به همین دلیل محبوبیت ایشان روز به روز زیادتر می شد، البته برای این اعمال فقط رضای خداوند را در نظر داشتند (۸۰).

جاذبه داشت

در سخت ترین شرایط کاری و به هنگام سفرهایشان، کافی بود که چند جوان یا نوجوان بسیجی اطرافش را بگیرند و تقاضای بیان خاطرات کنند، ایشان با اخلاص، اعتقاد و انگیزه ای فراوان به تقاضای آنها جواب مثبت می داد (۸۱).

مخالفت با خرید خدمت سربازی

درباره خرید خدمت سربازی که در بحث بودجه سال ۷۸ مطرح شده بود بنده سخنانی در مخالفت با آن بیان کردم و گفتم که این مورد چون به نفع پولدارها هست و سبب بی انگیزه کردن سربازان می شود، به صلاح کشور و نظام نیست، و اصولاً تاکیدم بر این بود که بحث خرید و فروش وارد عرصه مقدس نظامی کشور نشود.

پس از پخش صحبت های من از تلویزیون، شهید صیاد توسط نماینده درگزر پیغام داد و از من به خاطر موضعی که داشته ام تشکر کرد (۸۲).

نماز جمعه در خیابان

من فراوان دیدم که ایشان با لباس شخصی به نماز جمعه می آمد و اغلب در میان مردم در میدان فلسطین می نشست. همین مسائل و برخوردهای صمیمانه ای که با مردم کوچه و خیابان و یا با بسیجیان و تمامی اقشار مردم داشتند تماماً گویای این واقعیت است که ایشان کاملاً چهره ای مردمی و اسلامی بودند (۸۳).

وقف نیازمندان

زندگی متوسطی داشت. در طول خدمت، حقوق اضافی و تشویقی و... نگرفت و حقوق استحقاقی اش را هم که دریافت می داشت به عناوین مختلف میان نیازمندان تقسیم می کرد (۸۴).

نامه های محرومان

بعد از شهادت پدر، نامه های زیادی به منزل ما سرزیر شد. این نامه ها در زمان حیات پدر هم به منزل می آمد اما ما فکر می کردیم که نامه ها اداری است و در مورد آن کنجکاوی نمی کردیم. اما بعد از شهادت شان متوجه شدیم که این نامه ها از سوی خانواده های بی سرپرست یا مستضعفی است که پدر به آنها کمک مالی می کرده اند.

مادر بعد از سالها تازه متوجه شدند که پدر دو سوم حقوقشان را صرف این خانواده ها می کردند (۸۵).

در روستاهای دور افتاده

ایشان در رفتار اجتماعی تلاش می کرد که با اقشار محروم جامعه زندگی کند و علاقه اش به نیروهای بسیجی و حضور در میان آنها در بسیاری از نقاط و حتی روستاهای دور افتاده و شهرهای بسیار کوچک حکایت از این خصلت مردمی او داشت. البته شجاعت و ایثار و خاکی بودنش نیز باعث می شد که بسیجی ها او را بسیار دوست داشته باشند (۸۶).

غذا خوردن با سربازان

او امیری بود با مرتبه ای رفیع، اما با سربازان و درجه داران و کارمندان جزء به سادگی می جوشید، با آنان حشر و نشر می کرد. در کنار سربازان بر سر یک سفره می نشست و غذا می خورد و از همنشینی با زیردستان خود و طبقات محروم و ضعیف جامعه لذت می برد و در میان آنان مانند خودشان زندگی می کرد. وقتی خبری از یک تعدی کوچک به او می رسید بر آشفته می شد و شخصاً با همه وجود پیگیری می کرد تا حق کسی پایمال نشود.

شما در همه عالم نه یک سپهبد، یک سرگرد پیدا کنید که درجه داران و افسران جزء با آنان بگوید و بخندد و درد دل آنان را گوش کند، به منزل آنان سرکشی کند، به نیازهای مالی شان برسد، درب منزلش مستقیماً به خیابان باز بشود، خودش رانندگی کند، خودش از کوچه و بازار خرید کند، در پادگان از همان غذایی بخورد که سربازان می خورند و... (۸۷)

باعث شادی مان شد

تازه ازدواج کرده بودم و به اتفاقاً همسرم داخل پادگان سنندج در حال عبور بودیم که شهید صیادشیرازی را دیدم، ایشان مرا می شناختند و با روحیه ام از نزدیک آشنا بودند. پس از احوالپرسی در مورد ازدواج پرسیدند، همسرم را به ایشان معرفی کردم. آن شهید بزرگوار خطاب به همسرم گفتند: خدا به دادت برسد! چطور حاضر شدی با این دختر سمج و یکدنده و نترس ازدواج کنی؟! (۸۸)

عیادت از بیمار سرطانی

صیادشیرازی در عین اقتدار و دقت در امور نظامی، بسیار مهربان و بی تکلف بود. در همین ایام نوروز قبل از شهادتش به اصفهان رفت و از یکی از نیروهای بازنشسته ارتش در اصفهان عیادت کرد و از او به خاطر ابتلا به بیماری سرطان دلجویی نمود (۸۹).

تولی و تبری

در بیست سال حضور در صحنه هیچگاه از کار خسته نشد و همواره فردی رازدار بود و این خصوصیات از ایشان يك انسان خاکی و بسیجی ساخته بود. او انسانیت و برادری را بالاتر از هر چیز می دانست و در مقابل مومنین خاضع و خاشع بود و در برابر دشمنان سختگیر و خشن (۹۰).

جاذبه و دافعه

ایشان در برابر دوستان بی نهایت متواضع و نرمخو بود. به طوری که اصلاً خودش را نمی دید. یعنی در مقابل سرباز، درجه دار، دانشجو، رفتگر و هر کس دیگر در کمال مهربانی و افتادگی برخورد می کرد اما در برابر دشمن خدا بی نهایت با صلابت بود و ذره ای گذشت و ترحم نداشت. یعنی همان چیزی که قرآن مجید بر آن تاکید می کند: «اشدء علی الکفار رحماً بینهم» (۹۱)

فصل دهم

ارتباط با علماء و روحانیون

هم دنیا را دارد و هم آخرت را
 وقتی طلبه های شیراز خدمت آیت الله مرحوم بهاء الدینی
 رسیده و از ایشان درس خواستند و گفته بودند «ما را هدایت کن،
 درسی به ما بده» حضرت آیت الله فرموده بودند: بروید از
 صیادشیرازی درس زندگی بگیرید! اگر تیمسار صیادشیرازی شدید
 هم دنیا را دارید و هم آخرت را (۹۲).

ارتباط با علما

تماس او با علماء و روحانیون بلندمرتبه و مراجع دینی یکی
 دیگر از ویژگی های شخصیتی او بود و رهنمودهای دینی و فرهنگی
 و اعتقادی خود را از علمای بزرگ می گرفت و هر زمان در گرماگرم
 روزهای جنگ نیز فرصتی برای او به دست می آمد به ملاقات مراجع
 و علمای دین می شنافت (۹۳).

استفاده از روحانیون در مسائل نظامی

یکی از کارهای زیبایی که ایشان انجام داده بودند، تطبیق
 عملیات رزمندگان اسلام در هشت سال دفاع مقدس با جنگ های
 صدر اسلام بود که بسیار زیبا توسط ایشان و حجت الاسلام علی
 دوانی برای دانشجویان تدریس می شد. ایشان حتی به من تاکید
 می کردند که در صحبت های فرماندهان که بر روی زمین عملیات
 اظهار می داشتند نکات فرهنگی و معنوی را به طور جداگانه
 استخراج کنم و با پردازی ویژه آنها را به دانشجویان منتقل کنیم،
 که در این زمینه از روحانیون و شخصیت های مذهبی هم استفاده

می کردند (۹۴).

تلمذ در محضر آیت الله بهاء الدینی

این شهید عزیز در هیچ شهری وارد نمی شد مگر آنکه حضور علماء و فضلاء آن شهر را درک می کرد و پندها و نصایح آنان را یادداشت می نمود، از جمله موفق به کسب فیض دائمی از محضر عالم ربانی مرحوم بهاء الدینی بود، آیت الله بهاء الدینی همواره می فرمودند؛ صیادشیرازی يك حالت روحانی خاص دارد (۹۵).

فصل یازدهم

عنایت به مسائل اخروی

با خدا بود

جهت بزرگداشت شهدای مفقودالایر شلمچه، مراسمی برگزار شد. سخنران آن مراسم ایشان بودند. پس از پایان مراسم سه بار روی ایشان را بوسیدم، مرتبه اول به خاطر خودشان، مرتبه دوم به خاطر اینکه با شهید چمران هم‌رزم و هم عقیده بودم، مرتبه سوم هم به خاطر مطیع ولایت بودن. هر سه مورد را هم به ایشان گفتم. نام شهید چمران را که بر دم لبخند زد و انگار روح تازه ای گرفت. از ایشان درخواست دستخط یادگاری کردم و خواستم در صفحه ای از کتاب شهید چمران باشد که نام هر دو را یکجا داشته باشم. ایشان با خوشحالی قبول کردند و چنین نوشتند: «من کان لله کان الله له - هر که با خدا باشد خدا با اوست» (۹۶).

نیت را خالص می کرد

آنچه از آن چهره رشید، بیشتر بنده ناچیز را تحت تاثیر قرار می دهد خلوص او بود، در تمامی جلسات سخن خود را با نام خدا و دعا برای امام زمان (عج) شروع می کرد. معلوم بود که تلاش می کند نیت را خالص کند و سعی دارد سخن برای خدا و در راه خدا بگوید (۹۷).

توکل به خدا

پدرم همیشه تاکید می کرد: توکل به خداوند همیشه انسان را کفایت می کند. هیچوقت نباید در انفا و ایثار کردن از درماندن و کم آوردن بترسید، چون خداوند همیشه ده برابر آن را به شما باز می گرداند (۹۸).

سبقت در عبادت

در سفر بودیم، آن روز جلسات متعددی برگزار شد و تا یک ساعت پس از نیمه شب به طول انجامید. احساس کردم قصد استراحت دارند، اجازه گرفتم و به چادر مجاور رفتم تا اندکی استراحت کنم. به یکی از نگهبانها سفارش کردم که بیست دقیقه قبل از اذان صبح مرا بیدار کند که مقدمات نماز جماعت صبح را فراهم کنم. بیدار شدم و رفتم برای وضو. ناگهان دیدم که ایشان مشغول نماز و عبادت هستند. با تعجب از نگهبانی که مرا بیدار کرده بود پرسیدم: پس از رفتن من ایشان استراحت نکردند؟ او گفت: بعد از شما، ایشان جلسه دیگری هم برگزار کردند و الان هم مدتی است که بیدار شده و مشغول عبادت هستند (۹۹).

هزینه تلفن های شخصی

از مواردی که رعایت می کرد حقو بیت المال بود. از منطقه با من که در دفتر ایشان بودم تماس می گرفت و مثلا می گفت: ۳ دقیقه با مشهد صحبت کرده ام. مادر طول این مدت تماس های شخصی اش را یادداشت می کردیم و موظف بودیم پایان ماه جمع بندی کنیم و پولش را از محل حقو وی کسر کرده و به حساب بیت المال واریز کنیم. رسید همه این پرداخت ها موجود است (۱۰۰).

پرهیزکاری می کرد

ایشان يك ماشين پيكان داشت، و در حالی که دهها ماشين مدل بالا در اختیار بود اما همواره پرهیز می کرد و می گفت: کارهای شخصی را با ماشين شخصی ام پیگیری کنید (۱۰۱).

به دنبال شهادت

پدرم در دوران دفاع مقدس علی رغم چندین مرتبه مجروحیت،

همیشه قبل از سلامتی کامل، مجدداً راهی جبهه های نبرد می شد و همیشه خودش را در مقابل خانواده های شهدا شرمنده می دانست و می گفت: چرا من به فیض شهادت نائل نشدم (۱۰۲).

صدقہ و انفا

تلاوت قرآن روزانه ایشان ترک نمی شد. به صدقه و انفا هم بسیار بها می داد. در حل مشکلات دیگران نیز همواره پیشقدم می شد (۱۰۳).

نماز را به تاخیر نمی انداخت

یکی از نکات برجسته اخلاقی ایشان تقید به نماز اول وقت بود. در مواقعی که من همراه ایشان بودم وقتی صدای اذان بلند می شد، هر کجا که بودیم دستور توقف می داد و می گفت: همه تلاش ها و خون هایی که ما داده ایم و ریخته ایم برای استقرار و استمرار این اذان بوده است.

ایشان به هیچ بها و بهانه ای حاضر نبود نمازش را به تاخیر بیندازد، چنانچه همزمانش تعریف می کنند در صحنه های جنگ نیز این خصیصه را داشت و از این جهت شهره بود (۱۰۴).

شیفته شهادت

در روز عید غدیر، پس از دریافت درجه سرلشکری از دست مقام معظم رهبری، پیرمردی که از ابتدا راننده ایشان بود می گوید: تبریک می گویم.

صیاد می پرسد: در چه خصوصی؟

پیرمرد پاسخ می دهد: درجه سرلشکری شما!

صیاد می گوید: تو که می دانی من بیست سال است و قبل از آن،

مانند یک عاشق به دنبال شهادت می دوم، درجه برای من مهم

نیست، دعا کن شهید بشوم (۱۰۵).

نوافل را به جا می آورد

در اوقات نماز همیشه بیست دقیقه قبل از شروع نماز در مسجد حاضر می شد و به تلاوت قرآن و دعا می پرداخت، تا زمان اقامه نماز فرا برسد. و این وقت نیم ساعته را که به نماز اختصاص می داد هرگز با کار دیگری عوض نمی کرد.

من این را گواهی می دهم که ایشان هیچ کاری را مهمتر از اقامه نماز در اول وقت آن، نمی دانست (۱۰۶).

هلی کوپتر را مجبور به فرود کرد

در آسمان کردستان بودیم و سوار بر هلی کوپتر. دیدم ایشان مدام به ساعت شان نگاه می کردند. علت را پرسیدم، گفتند موقع اذان است. و همان لحظه به خلبان اشاره کردند که؛ همین جا فرود بیا تا نمازمان را اول وقت بخوانیم. خلبان گفت: این منطقه زیاد امن نیست و اگر صلاح می دانید تا رسیدن به مقصد صبر کنیم. شهید صیاد گفتند: هیچ اشکالی ندارد، ما باید همین جا، نماز را بخوانیم.

خلبان اطاعت کرد و هلی کوپتر نشست. با آب قمقمه ای که داشتند وضو گرفتیم و نماز ظهر را همگی به امامت ایشان اقامه کردیم. بعد از نماز اول، گفتند: برای نماز دوم هنوز فرصت داریم، می توانیم آن را در مقصد اقامه کنیم (۱۰۷).

جانبازی که مفسر قرآن بود

کمتر کسی می داند که این شهید بزرگوار، جانباز ۷۰ درصد بود. وی عامل قوام ارتش جمهوری اسلامی در سال های ابتدایی پیروزی انقلاب بود، به گونه ای که شهید دکتر مصطفی چمران درباره وی می گوید: «در ارتش کسی وجود دارد که مفسر قرآن است و باید امور را به دست وی سپرد» (۱۰۸).

انس با قرآن

ایشان همیشه در صحبت هایشان از آیات قرآن کریم استفاده می کردند و مصادیق مناسبی را جهت فرمایشاتشان از قبل انتخاب می نمودند (۱۰۹).

رویای صادقه

هر شب خواب همسر شهیدم را می دیدم. اما دو سه روز بود که دیگر به خوابم نمی آمد. از اینکه چند روز بود خوابش را نمی دیدم، دلم گرفته بود و ناراحت بودم. عصر گریه کردم و با عکسش حرف زدم به او گفتم: «چرا دیگه به ما سر نمی زنی؟ دلمون برات تنگ شده» شب دوباره خوابش را دیدم. از اتاقی خارج شد و به طرف من آمد. در خواب هم گلایه ام را به او گفتم. گفت: «میهمان دارم» این را گفت و دوباره رفت داخل همان اتا.

به پسرم گفتم: «سر و صدا نکن، بابا میهمان داره» بعد هم دنبالش رفتم تا کنار در اتا. در باز بود نگاهی به داخل اتا کردم تا میهمان های او را ببینم. در و دیوار اتا پر از نور بود؛ نور سبز. شهید صیادشیرازی وسط نشسته بود و سه نفر با لباس نظامی کنارش نشسته بودند. لباس های سبز به تن داشتند و شناختمشان. فقط قیافه یکی از آنها را خوب دیدم. صبح که از خواب بیدار شدم، در فکر آن سه نفری بودم که با لباس نظامی کنار همسرم نشسته بودند. همان موقع، دخترم زنگ زد و گفت: «مامان! سه نفر از نیروی انتظامی شهید شده اند».

وقتی در تلویزیون عکس هایشان را دیدم، خیلی گریه کردم. آن کسی که قیافه اش را در خواب دیده بودم، شهید ابو الفتحی بود (۱۱۰).

-
- . مقام معظم رهبری
 - . سرلشکر علی شهبازی
 - . امیر طاهریان، نقل از «گلی در آینه» خاطرات زندگی سردار شهید یوسف رضا ابو الفتحی - به کوشش: زهره یزدان پناه
 - . سرهنگ غلامحسین دربندی
 - . همسر شهید
 - . محسن کاظمی، محقق و نویسنده
 - . تقی دژاکام، دبیر سرویس شهرستانها، روزنامه کیهان
 - . مریم، دختر شهید
 - . سرتیپ دوم بازنشسته نشاط افشاری
 - . سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید
 - . سرهنگ محسن کلانتری
 - . مریم، دختر شهید
 - . حجة الاسلام والمسلمین ادیبی، از وعاظ تهران
 - . روزنامه لبنانی الشر الاوسط
 - . محمدباقر نیکخواه، قائم مقام سابق بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس
 - . سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید
 - . حجت الاسلام مجید انصاری، نماینده مجلس شورای اسلامی
 - . سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید
 - . حجت الاسلام مجید انصاری، نماینده مجلس شورای اسلامی
 - . مریم، فرزند شهید

- . سرهنگ حسن کلانتری
- . سرتیپ دوم منوچهر امینیان
- . مهندس امامی - داماد خانواده
- . همسر شهید
- . مریم، فرزند شهید
- . سرلشکر علی شهبازی
- . همسر شهید
- . سرلشکر محسن رضایی
- . سرلشکر علی شهبازی
- . محمدباقر نیکخواه، قائم مقام سابق بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس
- . سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید
- . محمدرضا امینی، از دوستان نزدیک شهید
- . مهدی، فرزند شهید
- . سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید
- . سردار برقی، مشاور شهید
- . قربان حسینی، مدیرکل روابط عمومی بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس
- . دکتر حسن کامران، نماینده سابق مجلس شورای اسلامی
- . سرلشگر پاسدار، غلامعلی رشید
- . سرتیپ دوم بازنشسته نشاط افشاری
- . مریم، فرزند شهید
- . مریم، فرزند شهید

- . مریم، فرزند شهید
- . مریم، فرزند شهید
- . مریم، فرزند شهید
- . مهدی، فرزند شهید
- . همسر شهید
- . مهندس امامی، داماد خانواده
- . مریم، فرزند شهید
- . مریم، فرزند شهید
- . همسر شهید
- . مریم، فرزند شهید
- . سرتیپ دوم جاودانی
- . سرتیپ دوم عبدالعظیم ازگمی
- . سرتیپ دوم پاک چهر
- . سرتیپ دوم بازنشسته، داود نشاط افشاری
- . سرتیپ پاسدار مصطفی ایزدی
- . داود غرانوش، روزنامه کیهان
- . همسر شهید
- . سرتیپ دوم جاودانی
- . دریادار علی شمخانی
- . یک رزمنده
- . سرهنگ غلامحسین دربندی

- . سر تیپ دوم منوچهر امینیان
- . حجة الاسلام و المسلمین محمدی گلپایگانی
- . محمود جهازیان، از پرسنل بنیاد حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس
- . سر هنگ حسن کلانتری
- . مریم، فرزند شهید
- . مهدی، فرزند شهید
- . سر هنگ غلامحسین دربندی
- . مریم، فرزند شهید
- . سر هنگ عطار موسی، هم‌رزم
- . حسین شریعتمداری، مدیرمسئول مؤسسه کیهان
- . حجت الاسلام و المسلمین محمدی گلپایگانی، رئیس دفتر مقام معظم رهبری
- . مریم، فرزند شهید
- . سر تیپ پاسدار مصطفی ایزدی
- . سر تیپ دوم بازنشسته نشاط افشاری
- . محسن کاظمی، محقق و نویسنده
- . سر تیپ دوم مهدی رادفر
- . سردار برقی، مشاور شهید
- . مهدی، فرزند شهید
- . مهندس امامی، داماد خانواده
- . محمود آستانه، نماینده سابق مجلس شورای اسلامی
- . سردار سرلشکر سیدرحیم صفوی

- . سرهنگ حسن کلانتری
- . مهدی، فرزند شهید
- . سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید
- . سردار سرتیپ پاسدار محمدرضانقدی
- . مریم یساول، جانباز شیمیایی
- . محمدرضا امینی، از دوستان نزدیک شهید
- . سرلشکر سپدرحیم صفوی
- . حجة الاسلام والمسلمین محمدی گلپایگانی
- . سردار برقی، مشاور شهید صیاد
- . سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید
- . سرهنگ غلامحسین دربندی
- . محمدرضا امینی، از دوستان نزدیک شهید
- . میر اصغر مصطفوی
- . میر حسین موسوی، نخستوزیر سابق
- . مریم، فرزند شهید
- . سرهنگ غلامحسین دربندی
- . سرهنگ حسن کلانتری
- . سرهنگ حسن کلانتری
- . مریم، فرزند شهید
- . همسر شهید
- . محمودی، راننده شهید صیادشیرازی

. سردار برقی، مشاور شهید

. سرهنگ حسن کلانتری

. سرهنگ غلامحسین دربندی

. سرتیپ ناصر آراسته

. سرتیپ جانباز رحیم رحمانی

. همسر شهید، نقل از «گلی در آینه» خاطرات زندگی سردار شهید

یوسف رضا ابو الفتحی - به کوشش: زهره یزدان پناه